جلسه 14- 1256

**دو‌شنبه - 12/11/۹4**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث در دلالت صحیحه اولی زراره بود بر استصحاب.

دو جهت در دلالت این صحیحه هست:

شبهة حمل الصحیحة علی قاعدة المقتضی والمانع

جهت اولی این هست که محقق ایروانی فرموده که دلالت این صحیحه بر استصحاب مجمل است و شاید مراد از عدم نقض یقین به شک در این صحیحه قاعده مقتضی ومانع باشد.

ایشان فرموده است که وضوء دو معنا دارد: یکی طهارت که مسبب هست از غسلات و مسحات، و یکی خود غسلات و مسحات که سبب طهارت هست، صدرِ صحیحه می گوید الرجل ینام و هو علی وضوء، این جمله ظاهرش این است که طهارت را می گوید، چون کسی که می خوابد که مشغول غسلات و مسحات نیست، او بر طهارت هست، و لکن دو فقره دیگر هست در روایت که او ظاهر در خود غسلات و مسحات است، یکی اینکه فرموده فاذا نامت العین والاذن والقلب فقد وجب الوضوء، وجب الوضوء یعنی وجب الغسلات و المسحات دیگر، یا زراره گفت أ توجب الخفقة و الخفقتان علیه الوضوء، خوب این هم یعنی أ توجب الخفقة و الخفقتان علیه الغسلات و المسحات.

اگر مراد از وضوء طهارت باشد که در صدر صحیحه گفت، مراد می شود استصحاب، فانه علی یقین من وضوئه می شود انه علی یقین من طهارته، ولاینقض الیقین بطهارته بالشک می شود استصحاب بقاء طهارت.

اما اگر مراد غسلات و مسحات باشد که در دو فقره همین مطلب اراده شد، خوب غسلات و مسحات که وجود دفعی و آنی دارند بقاء ندارند تا شک در بقاء آن بکنیم، انه علی یقین من انه توضأ، یعنی غسلَ وجهه و یدیه و مسحَ رأسه و رجلیه، اینکه دیگر شک در بقاء ندارد، شک می کنیم در بقاء اثر آن که طهارت هست، اگر این است پس شک به یقین و متعلق یقین نخورد، انه علی یقین من احداثه الوضوء من غسلاته و مسحاته، ولاینقض الیقین بالشک، شک می شود أی الشک فی بقاء اثره که طهارت هست، وقتی متعلق یقین شد غسلات و مسحات و متعلق شک شد بقاء اثر، خوب شاید روایت می خواهد بفرماید که شما یقین داری به مقتضی برای این اثر طهارت، مقتضی برای اثر طهارت غسلات و مسحات هستند، شما یقین داری به این مقتضی، و کسی که یقین دارد به مقتضی برای یک اثر، با شک در مانع نباید رفع ید کند از آن یقین به مقتضی، یعنی بنا بگذارد بر وجود آن اثر که مقتضا هست، دیگر ربطی پیدا نمی کند به قاعده استصحاب.

نفرمائید که روایات دیگر قرینه می شود که مراد از این صحیحه استصحاب باشد، چون صحیحه ثانیه زراره یقینا موردش استصحاب است.

ایشان می فرماید که اینکه قرینه نمی شود، خوب این صحیحه بشود قاعده مقتضی ومانع، وصحیحه ثانیه زراره بشود قاعده استصحاب، چه اشکالی دارد.

اقول: به نظر ما این فرمایش ناتمام است، ما معتقدیم که جمله فانه علی یقین من وضوئه و لاینقض الیقین ابدا بالشک بل ینقضه بیقین آخر یک ظهوری دارد که این قرینه می شود بر مراد از این صحیحه، ظهور این صحیحه وحدت متعلق یقین و شک است، وحدت متعلق یقین اول ویقین آخر هست، خوب این یقین آخر ظاهرش این است که یقین به ارتفاع وضوء هست، و لکن ینقضه بیقین آخر، یقین به مانع که یقین آخر نمی شود، ظاهر یقین آخر یعنی یک یقین دیگری که مربوط است به همان یقین اول، نه اینکه یقین اول به غسلات و مسحات بود و یقین آخر به وجود مانع هست و به ارتفاع اثر هست، این خلاف ظاهر است، وقتی امام علیه السلام بفرماید که شما تا یقین نکنی به خواب واجب نیست وضوء بگیری، لا حتی یستیقن انه قد نام، و الا، یعنی اگر یقین پیدا نکنی به خواب رفتن خودت تو یقین داری به وضوءت، نباید یقینت را به وضوء با شک نقض کنی، بلکه نقض کن یقینت را به وضوء با یقین دیگر، گفته یقین آخر نه یقین بالمانع، بحث در این است که ظاهر تعبیر نقض، نقض الیقین بالشک که می گویند یقینت را با شک نقض نکن و بهم نزن، خوب این ظاهرش این است که یقین به شیئی را با شک در همان شئ به هم نزن.

شما فقط مشکلتان این است که می گوئید شک در غسلات و مسحات که معنا ندارد، غسلات و مسحات وجود آنی هستند شما وقتی مسح پای چپ را کشیدی تمام شد این غسلات و مسحات، شک در بقاء آن نداری که بخواهی استصحاب کنی بقاء غسلات و مسحات را، عمده اشکال شما این است.

ما می گوئیم که آقا وضوء عرفا حدوث و بقاء دارد، بر خلاف غسل، در غسل نمی گویند هو علی غسل، هو علی غسل الجنابة، اگر به یک کسی بگویند آقا شما وضوء داری؟ می گوید بله، اما نمی گویند آیا شما غسل جنابت داری؟ {سؤال و جواب: زیارة عن غسل یعنی زیارتی که عقیب غسل است، اما اینکه همانطور که تعبیر می کنند فلانی هنوز وضوء دارد تعبیر عرفی نیست که بگویند فلانی غسل دارد}، در عین حال می گویند انتقض غسله یا لم ینتقض غسله به لحاظ اثرش، مثلا کسی استبراء نکند قبل از غسل جنابت با بول و بلل مشتبه از او خارج بشود می گویند انتقض غسله کما فی الروایة، یعنی غسلش بهم ریخت چون اثرش از بین رفت، حالا ما عرمضان این است که در مورد وضوء کاملا عرفی است، صبح وضوء گرفته حدث از او خارج نشود می گوید من هنوز هم وضوء دارم، این یک امر عرفی است، ینام علی وضوء هم همین است، خوب این ذیل هم که می گوید انه علی یقین من وضوء هم همین است، همان وضوء بقاء اعتباری دارد، نگوئید آقا غسلات و مسحات شستن و مسح کشیدن بقاء اعتباری دارد، اینکه عرفی نیست، بگوئیم هنوز هم اعتبار شده که شما داری صورتت را می شوری و سرت را مسح می کشی، بله این عرفی نیست قبول داریم، اما خود وضوء همان فعل، منتهی از حیث اسم مصدری نه از حیث مصدری، صدور این فعل یک لحظه بود و تمام شد، اما این فعل به عنوان اسم مصدری، غیر از طهارت همان فعل که می گویند برو وضوء بگیر یا دارد وضوء می گیرد، به همان معنا طرف می گوید هنوز هم وضوء دارم، پس صدق اینکه همان معنایی که می گوید برو وضوء بگیر یا دارد وضوء می گیرد به همان معنا می گویند هنوز وضوء دارد، معنا واحد است، اینطور نیست که وقتی می گویند برو وضوء بگیر معنایش غسلات و مسحات باشد، ولی وقتی می گویند الآن وضوء دارد یعنی طهارت دارد، نه، به نظر می رسد که مشترک لفظی نیست، همان معنایی که می گوید توضأ أوجد الوضوء یجب علیک الوضوء، به همان معنا می گوید که هنوز وضوءش باقی است، بقاء اعتباری دارد آن وضوء مادامی که حدث صادر نشده، پس اشکال ندارد به لحاظ بقاء اعتباری اش صدق کند شک در بقاء، چون بقاء اعتباری اش مادام عدم الحدث است، ولذا صدق می کند که شما یقین داری به اینکه وضوء داشتی، به همان معنایی که می گفت برو وضوء بگیر به همان معنا می گوید یقین داری که وضوء داشتی الآن شک داری در اینکه وضوء داری یا نه، و لاتنقض الیقین بالشک، ظهور لاتنقض الیقین بالشک هم که وحدت متعلق یقین و شک است، و قرینه ای هم که بر خلاف قائم نشد، پس وجهی ندارد ما بگوئیم شاید این صحیحه زراره مربوط به قاعده مقتضی ومانع باشد.

آقای سیستانی فرموده اند که سه وجه ممکن است ذکر بشود برای اینکه گفته بشود که صحیحه زراره مربوط به قاعده مقتضی ومانع است:

وجه اول: این است که امام در صدر صحیحه زراره فرمود: لا حتی یستیقن انه نام، یعنی لایجب علیه الوضوء حتی یستیقن بالمانع، پس بحث این است که یقین به مانع جلو تعبد به اثر مقتضی را می گیرد، والا اگر بحث استصحاب بود باید می فرمود لا حتی یستیقن انه زال وضوئه انتقض وضوئه، حضرت این را نفرمود بلکه یقین به مانع را مطرح کرد در مقابل شک در مانع، فرمود لایجب علیه الوضوء، همان وضوء قبلی کافی است مگر یقین کنی به وجود مانع، یعی همان مقتضی کافی است مادامی که یقین به وجود مانع نداری.

وجه دوم: همین بیان محقق ایروانی است که وضوء غسلات و مسحات هست، و این امر آنی است و در این شک در بقاء معنا ندارد، پس شک می کنیم در بقاء مقتضاء آن و اثر آن که طهارت است، می گوید تا شک در نوم داری یقین نداری به نوم، اعتناء به این شک در نوم نکن و اثر آن مقتضی را یعنی اثر آن غسلات و مسحات را که طهارت است بار کن.

وجه سوم: این است که ایشان فرموده است که اگر این صحیحه زراره مربوط به قاعده استصحاب باشد با صناعت جور نمی آید که امام علیه السلام بجای اصل سببی و استصحاب سببی استصحاب مسببی جاری کرد، بجای اینکه بفرماید استصحاب کن عدم نوم را فرمود استصحاب کن بقاء وضوء را، پس برای اینکه خلاف صناعت پیش نیاید می گوئیم مراد قاعده مقتضی ومانع است، توضیح ذلک:

مراد از این وجه سوم این است که امام علیه السلام اگر استصحاب کرده باشد استصحاب کرد بقاء وضوء را، در حالی که بقاء وضوء حکم شرعی است موضوعش عدم النوم است، و با وجود اصل موضوعی و اصل سببی نوبت به اصل مسببی نمی رسد چون اصل سببی حاکم بر اصل مسببی است، پس چطور امام فرمود که استصحاب کن بقاء وضوء را، باید می فرمود استصحاب کن عدم حدوث نوم را، می شد اصل موضوعی اثبات می شد بقاء وضوء.

آقای سیستانی فرموده اند اما این وجه سوم دو تا ایراد دارد:

اولا: ما این مبنا را قبول نداریم که اصل سببی موافق مانع از جریان اصل مسببی است، یا اصل موضوعی موافق مانع از جریان اصل حکمی است، ما این مبنا را قبول نداریم، نخیر اگر موافق هم هستند هر دو جاری می شوند، بله اگر مخالف هم هستند مثل اینکه اصالة الطهارة در آب جاری می کنیم خوب این مقدم است بر استصحاب نجاست ثوب که با این آب شستیم، اما اگر متوافقان هستند، مثل استصحاب عدم نوم با استصحاب بقاء طهارت اینها متوافقین هستند و هر دو جاری می شوند.

ثانیا: مگر بقاء طهارت و وضوء اثر شرعی عدم النوم است، در کدام روایت شارع فرموده اذا لم یتحقق النوم فالطهارة باقیة، در کجا این را فرموده است؟ بله تلازم هست، تلازم واقعی بودن غیر از این است که اثر شرعی باشد، تلازم هست، مثل اینکه کسی وضوء می گیرد با مایع مشکوک البولیة، خوب از یک طرف استصحاب طهارت دارد و از یک طرف استصحاب حدث، با اینکه تلازم هست بین بقاء طهارت از خبث با ارتفاع حدث، ملازمه است دیگر، چون اگر این آب است پس بدنم پاک است حدثم هم برطرف شد، اگر بول است حدثم هم باقی است بدن هم نجس شده، پس تفکیک بین متلازمین چطوری کردید که می گوئید بدن پاک ولی هنوز تو محدثی، چون اثر شرعی همدیگر که نیستند بلکه تلازم واقعی است بین دو مطلب، تفکیک بین متلازمین که اشکالی ندارد، اینجا هم همین است، تلازم هست بین عدم النوم و بقاء طهارت، چون تلازم واقعی است و نه اینکه حکم شرعی باشد بقاء طهارت نسبت به عدم النوم، ولذا استصحاب عدم النوم بخواهد اثبات کند بقاء طهارت را می شود اصل مثبت.{ایشان می گوید یک دلیل شرعی برای من بیاورید که بگوید من لم ینم فطهارته باقیة}.

اما راجع به وجه اول و دوم ایشان جواب داده، فرموده که بالاخره وضوء گاهی به معنای غسلات و مسحات هست قبول، اما در اینجا قرینه داریم که به معنای طهارت است، چون دارد الرجل ینام و هو علی وضوء، لاینقض الیقین ابدا بالشک هم وحدت متعلق یقین و شک اقتضاء می کند که مراد از متعلق شک همان متعلق یقین باشد، متعلق یقین هم که وضوء است پس باید متعلق شک هم وضوء باشد، و این وضوئی که هم متعلق یقین است و هم متعلق شک است غسلات و مسحات قطعا نیست، چون او آنی الحصول است و بقاء ندارد تا بگوئیم شک داریم در بقاء آن.

بعد ایشان فرموده که یک وقت نگوئید که خوب "لا حتی یستیقن انه قد نام" او قرینه است بر اینکه قاعده مقتضی ومانع است، ذیل صحیحه قرینه بر این است که استصحاب است، تکافؤ می کنند، صدر قرینه است بر قاعده مقتضی ومانع، "حتی یستیقن انه قد نام" می گوید تا یقین پیدا نکند به وجود مانع ترتیب بدهد آثار مقتضی را یعنی آثار وضوء را که طهارت است، بله ذیلش لاینقض الیقین بالشک این قرینه می شود بر اینکه قاعده استصحاب باشد، تکافؤ می کنند.

ایشان فرموده که تکافؤ نمی کنند، چرا؟ فرموده زیرا ذیل صحیحه در مقام تعلیم کبریات شرعیه است، صدر صحیحه در مقام افتاء به وظیفه فعلیه است، اول امام به عنوان مفتی در مقابل مستفتی فرمود وظیفه فعلیه این آقا این است که اگر یقین کرد به خواب وضوء بگیرد، یقین نکرد به خواب لازم نیست وضوء بگیرد، اما در مقام بیان وظیفه فعلیه مستفتی لازم نیست مفتی حدود و قیود کبریات شرعیه را بیان کند، بلکه نتیجه را به او می گوید، مثل خود قرآن "حرمت علیکم المیتة و الدم ...والمتردیة والنطیحة وما اکل السبع الا ما ذکیتم"، اینها که موضوع حکم شرعی نیست، متردیه چه اثر دارد، نطیحه چه اثر دارد؟ اینها مقام بیان افتاء است، مقام بیان مرّ قانون نیست، اول افتاء می کنند، بعد آخرش می خواهند با قانون تطبیق بدهند این فتوا را، قانون این است که لاینقض الیقین ابدا بالشک و لکن ینقضه بیقین آخر، این می شود قانون، و ظاهرش این است که اصل همین قانون است و منشأ آن فتوای به وظیفه فعلیه همین قانون است که در ذیل صحیحه بیان شده است، ولذا وجه اول و دوم هم به این شکل جواب داده شد.

بعد ایشان فرموده اصلا یک چیزی بگویم: تمام این اشکالها که این شاید قاعده مقتضی ومانع باشد این بخاطر این است که صحیحه زراره را درست معنا نکرده اند، آمده اند گفته اند فانه علی یقین من وضوئه إخبار است از اینکه این آقا یقین دارد به وضوءش، همان یقین سابق، بعد هم شما گیر کردید گفتید خوب وضوء که غسلات و مسحات باشد که حدوث و بقاء ندارد تا استصحاب کنیم، لذا شبهه توی ذهنتان آمد که نکند می خواهد قاعده مقتضی ومانع را بگوید که شما یقین دارید به غسلات و مسحات یقین به مقتضی دارید، تا یقین به مانع پیدا نکنید قاعده مقتضی ومانع را جاری کنید.

اما بنا بر مسلک من آقای سیستانی این فانه علی یقین من وضوئه انشاء است نه إخبار، می خواهد بفرماید اگر شما یقین نکنی به خواب رفتنت یقین داری به وضوءت تعبدا و اعتبارا، یعنی یقین داری که الآن هم وضوء داری، فانه علی یقین من وضوئه، شما که شک داری در خواب رفتن این را بدان که ما به شما می گوئیم که شما یقین داری به اینکه وضوء داری، خوب این چه معنایی دارد، آیا یعنی یقین داری که الآن غسلات و مسحات داری؟ نه معنا ندارد یقین تعبدی به بقاء غسلات و مسحات، بلکه یعنی یقین تعبدی به بقاء همان وضوء یعنی طهارت، می شود استصحاب.

بعد اشکال می کنند که آن بعدش چی می شود که فرمود و لاینقض الیقین بالشک؟

می گوید آن معنای دیگری دارد، آن معنایش این است که حالا که یقین داری به وضوءت با وسوسه یقینت را خراب نکن، لاتجعلوا علمکم شکا، در برخی روایات هست که کسی که یقین دارد یقینش را مبدل به شک نکند، یعنی چه؟ یعنی طبق یقین عمل کند و تحت تأثیر وسوسه قرار نگیرد، بابا یقین داری به امامت که در برخی از روایات هست دیگر چرا تردید داری بیا موالی اهل بیت بشو، که در یک روایتی هست که می گوید که دیگر وقتی که یقین داری دیگر شک نکن یعنی وسوسه نکن تردید نکن، اینجا هم می گوید تو یقین داری وضوء داری این یقینت را با وسوسه و تردید نفسانی به هم نزن، یعنی همین یقین اعتباری و تعبدی که ما گفتیم که شما الآن یقین داری به وضوءت این را با وسوسه و شک و تردیدهایی که القائات شیطان است در مقابل یقین از بین نبر.

ایشان می گوید کسی که سالها با او آشنا بودی فوت می کند، شب جنازه اش را می گذارند در اتاق که صبح ببرند برای مراسم تجهیز و تدفین، به شما هم می گویند شب اینجا بخواب، شما شب خوابت نمی بره با اینکه یقین داری که این مرده اولا یگر آزاری به شما ندارد و اگر هم زنده بشود دوست شماست به شما آسیب نمی زند، ولی این شیطان بی انصاف وسوسه می کند، آنوقت به شما می گویند لاتجعل علمک شکا، اذا علمت فامض، یعنی بر اساس آن علم عمل کن.

اینجا هم همینجور است و لاینقض الیقین ابدا بالشک، یعنی کسی که وضوء داشت و بعد شک کرد در خواب رفتن ما می گوئیم تو یقین داریم به وضوءت، این توسعه اعتباریه در یقین است، حالا یقین داری به وضوءت دیگر این یقینت را با وسوسه شیطانی به هم نزن و دست برندار از این یقینت به بقاء وضوء که ما اعتبار کردیم با شک و وسوسه، با این بیان روشن است که دیگر قاعده مقتضی ومانع نمی شود، این بیان می خواهد بگوید که ما وقتی گفتیم تو یقین داری به بقاء وضوء باز هم وسوسه می کنی؟این فرمایشات ایشان.

اقول: به نظر ما آن فرمایش اول که فرمود اصل سببی و مسببی هر دو با هم جاری می شوند انصافا درست است، اصل سببی و مسببی هر کدام برای تقریب به ذهن آسانتر بود فهمش آن را بیان کنند، چه اشکالی دارد، چه بگویند انه علی یقین من عدم نومه سابقا چه بگویند انه علی یقین من وضوئه، و قابل فهم تر هم همین است که بگویند تو یقین داری وضوء داشتی.

ولی آن وجه دیگری که ایشان فرمود نامفهوم است، اینکه فرمود بین عدم نوم و بقاء طهارت ترتب شرعی نیست، ما این را نمی فهمیم، چرا ترتب شرعی نیست، خوب شارع فرمود اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم، و در موثقه ابن بکیر آمده ما یعنی بذلک، قال یعنی اذا قمتم من النوم، خوب آیه می شود اذا قمتم من النوم فتوضئوا، استصحاب موضوعی جاری می کنیم که لم اقم من النوم یعنی لم أنم من نخوابیده ام، پس تکلیف شرطی ندارم به تحصیل وضوء، یعنی موضوع بقاء طهارت را شارع عدم النوم قرار داده است دیگر، بالاخره این بقاء طهارت حکم شرعی هست یا نیست، اگر حکم شرعی است یا موضوعش مطلق است یا مقید است یا مهمل، اگر می گوئید موضوعش مطلق است یعنی سواءً نام ام لا فطهارته باقیة، اینکه غیر معقول است، چون دارد اذا نمت فتوضأ، اهمال هم که غیر معقول است، پس مسلم مقید است، من توضأ فطهارته باقیة ما لم ینم، می شود اصل موضوعی دیگر، چرا در این تردید می کنید؟[[1]](#footnote-1)

اما راجع به آن جواب از آن وجه اول و دوم، اگر واقعا صدر که "لا حتی یستیقن انه قد نام" ظهور دارد در قاعده مقتضی ومانع، ذیل چه ارجحیتی دارد بر صدر، چرا ذیل در مقام تعلیم قانون است و صدر در مقام بیان وظیفه فعلیه است؟ هر دو در مقام تعلیم قانونند، طرف زراره است، زراره اگر نخواهد قانون یاد بگیرد پس کی می خواهد قانون شرع را یاد بگیرد، شما می فرمایید که پزشک در مطب افتاء می کند و لذا ممکن است چه بسا مرّ قانون را بیان نکند مراعات حال مریض یا فهم مریض را می کند که چه جور با او صحبت کند، اما وقتی می آید دانشکده پزشکی آنجا مقام تعلیم قانون است مرّ قانون را می گوید، خوب اینجا که هر دو بخش صحیحه زراره در مقام تعلیم قانون بود، چرا ذیل مقدم باشد بر صدر، اگر واقعا "لا حتی یستیقن انه قد نام" با قاعده مقتضی ومانع می سازد او هم در مقام تعلیم قانون است ذیل هم در مقام تعلیم قانون است تکافؤ می کنند، تکافؤ هم که کردند می شود مجمل.

پس بهتر بود جواب بدهید که "لا حتی یستیقن انه قد نام" هم قاعده مقتضی ومانع نیست، می گوید لایجب علیه الوضوء حتی یستیقن انه قد نام، کجایش دارد که قاعده مقتضی ومانع است؟ خوب ذیلش توضیح داد که چرا ما می گوئیم که وضوء واجب نیست مگر یقین کند که خواب رفته است، چون استصحاب بقاء وضوء دارد طبق ذیل، ولذا این فرمایش تمام نیست.

یقع الکلام در آن مطلب که شبهه اختصاص "ولاینقض الیقین ابدا بالشک" به یقین به وضوء است، چون لام عهد ذکری است، یعنی ولاینقض هذا الیقین بالوضوء بالشک، که جواب دوم صاحب کفایه را انشاء الله فردا عرض می کنیم، والحمد لله رب العالمین.

1. - به قول اقای صدر ممکن است مستشکل بگوید نوم حد و غایت طهارت است و اثبات المغیی باستصحاب الغایة اصلٌ مثبت،!!!!! [↑](#footnote-ref-1)